



نگاهی به فیلم «لویس» (Elvis)

تراژدی زندگی تلخ یک سلبریتی

سعید مستغاتی

ابتدا به ساکن بایستی توضیح دهم که مقصود از سلبریتی، قطعا نمونه‌های مدعی سینمایی و یا موسیقایی وطنی نیستند که این جماعت اساسا با مفهومی به نام سلبریتی، فاصله‌ای بعید دارند. سلبریتی در درجه نخست باید نزد جماعتی کثیر از مردم شناخته شده باشد و ثابثا محبوب آن جماعت باشد که متأسفانه مدعیان وطنی همان مورد نخست را فاقد هستند از همین روی هم تاسامحا به آنها شبه سلبریتی اطلاق شده است! بگذریم، اما لوئیس پریسلی یکی از همان سلبریتی‌های دنیای موسیقی و سینماست که زندگی و ظهوری خلاف قاعده داشته و دورانی ظاهرا پرشکوه اما در واقع تلخ و غم‌انگیز و پایانی تراژیک و غم‌انگیزتر.

یافته تازه آنکه روایت هالیوود از اغلب این دسته سلبریتی‌ها همین قدر تلخ و سیاه و ویران‌کننده بوده است. از فیلم «جودی» (روپرت گولدم-۲۰۱۹) درباره جودی گارلند (بازیگر معروف فیلم‌های «جادوگر از» و «ستاره‌ای متولد می‌شود»...و). گرفته تا فیلم «ری (تیلور هکفور-۲۰۰۴) درباره ری چارلز (خواننده و نوازنده معروف و یانینی موسیقی جاز) و فیلم دیگر اسمال دربارہ مریلین مونرو (بازیگر مشهور دهه ۱۹۵۰) به نام «بلوند» ساخته‌اندرو دامینیک.

باز لورمن (سازنده آثاری همچون «مولن روز» و «گتسی بزرگ») این بار براساس زندگی لوئیس پریسلی خواننده مشهور دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی، فیلم «لوئیس» را ساخته و روایت زندگی او را از زبان سرهنگ تام پارکر (با بازی تام هنکس) مدیر برنامه‌های سال‌های شهرتش، به تصویر کشیده است. سرهنگی که اساسا سرهنگ و ارتشی نبود و تابعیت هیچ کشوری را نداشت و در همان شروع فیلم، شرح می‌دهد که خیلی‌ها او را مسئول و عامل مرگ لوئیس پریسلی دانسته‌اند.



فیلم «لوئیس» با یکی از حملات قلبی او شروع شده، در حالی که تام پارکر بالای سر اوست و به جای رسیدگی پزشکی و درمانش، دستور می‌دهد که با دارو سرحالش بیابردند تا بتواند دوباره روی صحنه برود! و همین سکانس آغازین، در واقع همه حرف باز لورمن را در روایتش از زندگی خواننده‌ای که سالها اسطوره برخی از جوانان بود، نمایان می‌سازد؛ بهره‌کنشی و استعمار و سوءاستفاده از سلبریتی‌ها توسط سرمایه‌داران و اعتیاد و الکلیسم و بیماری‌های مرگبار در اوج جوانی و شهرت!

پس از آن شاهد فلاش بک به روزهایی هستیم که لوئیس نوجوان در «مفیس» و سیاهوست نشین رشد کرده، پای کار مراسم گاسپل سیاهپوستان در کلیسا شده و شور و تحرک آن نوع موسیقی که به «بلوز» سیاهان هم تنه می‌زند را با «کانتری» مخلوط کرده و موسیقی خاصی بیرون می‌آورد که در کنار حرکات دیوانه وار و تحریک‌کننده‌اش، «راکاند رول» نام گرفته و اجراها و صحناتش مورد استقبال قرار می‌گیرد.

سرهنگ تام پارکر که خود گردننده یک سیرک موسیقایی متحرک است و خواننده اصلی‌اش هم یک کانتری خوان به نام «هنک استو»، به عنوان روی فیلم تعریف می‌کند لوئیس را در همان اوایل و قبل از شهرتش کشف کرد و او بود که اصلا لوئیس را مشهور ساخت. پارکر وقتی شور و شوق جنون‌آمیز دختران و پسران را در مقابل حرکات دیوانه وار لوئیس می‌بیند، رگ سوساستفاده و پول پارو کردنش بالا زده، «هنک استو» را از گروهش خارج کرده و حق قراردادی با خانواده لوئیس یعنی پدرش «ورنون» و مادرش «گلاדיس»، لوئیس را به طور کامل در اختیار گرفت.

عده خرید دهها کادیلاک صورتی (که تنها یکی از آنها ازروزی همیشگی مادر لوئیس بود) و خانه‌های مجلل ...و لوئیس جوان را خام کرد و او را همراه پارکر روانه تورهای کنسرت نمود تا اینکه برخی انجمن‌های خانوادگی و بعضی از مقامات سیاسی که باز لورمن، آنها را بنیادگرا و متعصب نشان می‌دهدا، به دلیل حرکات دیوانه‌وار و وحشیانه لوئیس پریسلی در زمان خواندن، علیه او موضع‌گیری کرده و خواستار توقف کنسرت‌هایش شدند.

درگیری‌های لوئیس بر سر چگونه خواندن، او را به سربازی اجباری در آلمان کشانده و ازدواجش با دختر یکی از افسران نیروی هوایی آمریکا به نام «پریسیلا» را موجب شده و حاصلش دختری به نام «لیزا مری» است.

اما در این بین تام پارکر با همان سرهنگ پارکر همچنان مشغول سوءاستفاده‌های مالی از لوئیس و سرکسرت کردنش به قیمت از دست رفتن جان و روح و جسم و زندگی و خانواده اش است. او را به بهانه بزرگ‌ترین کنسرت مانند یک برده به مدت ۶-۵ سال در یک هتل لاس وگاس به بند کشیده، مانع تورهای جهانی‌اش شده و از او کار می‌کشد و لوئیس که همه وجودش را برای اجرای موسیقی و کنسرت‌هایش خرج می‌کند، از درون، روز به روز درون داغان و داغان‌تر شده. مصرف مواد مخدرش بالاتر رفته و برای ترمیم فشارهای ناشی از اجرای کنسرت به قلیش، داروهای مختلف و خطرناک برایش تجویز می‌کنند.

در همین حال زندگی خانوادگی‌اش اش هم مورد تهدید قرار گرفته و پریسیلا که بی‌توجهی و بی‌خیالی و مصرف بالای مواد و داروی لوئیس، رنجش می‌دهد، همراه لیزا مری، او را ترک کرده و همین موجب فروپاشی نهایی لوئیس می‌گردد.

لوئیس دیگر حتی نمی‌تواند از تار عنکبوتی که نام پارکر برایش تنیده و همه وجودش را گرفته، بیرون برود، چرا که با بدهی کلان میلیون‌ها دلاری مواجه خواهد شد و مانند فاحشه‌هایی که به دلیل چک و سفته‌های متعدد تا وقتی جانی در بدن دارند، به مشتری‌ها سرسویی می‌دهند و قادر به آزاد شدن نیستند، لوئیس هم حتی آخرین رقم‌هایش را نمی‌توانسد بردارد و به راه خود رفته و از دستت پارکر خلاص گردد. حتی نمی‌تواند آنچنان که پریسیلا می‌خواهد به درمان خود و رهایی از شر خیل داروها و مواد بپردازد.

هیبت لوئیس در روزها و سال‌های پایانی عمرش بسیار دفرمه و مهیب می‌نمایاند (آنچنان‌که باز لورمن در این صحنه‌ها از آستین باتلر بازیگر نقش لوئیس استفاده نکرده و از فیلم‌های اصلی خود لوئیس پریسلی بهره گرفته است).

پایان او مانند پایان جودی گارلند و ری چارلز و مریلین مونرو و دین مارتین و راک‌هادسن و گرتا گابور و... بسیار غم‌انگیز و تراژیک است. شاید مقصر اصلی سرهنگ تام پارکر هم نباشد.

بسیار لورمن نمی‌تواند به عسق ماجراها و حکایت‌ها تبق بزند و مانند امثال چاپلین و

کوپرک و حتی فیلم‌سازی همچون اریش فن اشتروهایم در فیلم «حرض»، ریشه قضایا را از دل سرمایه سالاری و ماهیتش برین بکشد. لورمن کارگردان نمایش و زرق و برق است، چنان‌که در «مولن روز» هم نتوانست لایه‌های مرگ ساتین را باز کند و تنها به نمایش رنگ‌ها و جمله قرمزی و سیاهی پرداخت. شاید انتظار بیش از این‌ها از سینماگری

مانند او بیهوده باشد.

اما فیلم «لوئیس» که از آثار تحسین شده فصل جوایز ۲۰۲۳ است، هم همچنان تم‌های ایدئولوژیک این فصل را داراست و هم بازگشتی پس از ۲۰ سال به فصل جوایز و مراسم اسکار برای بازلورمن محسوب می‌شود.



کار خود پایان داد، دو روز پایانی، به تکرار نمایش فیلم‌های برگزیده گذشت.

دورهٔ چلم که می‌بایست نقطهٔ عطفی در برگزاری جشنواره می‌شود، از جهاتی دیگر مورد توجه قرار گرفت. مبارک «فجر» هم رسیده است؟ در این خصوص در ادامه سخن خواهیم گفت.

تنوع جشنوارهٔ فجر در سال‌های متعدد و دولت‌های مختلف، همیشه گرم بوده است. حتی در سال ۱۳۸۸ که به سبب انتخابات ریاست جمهوری، آشوب‌هایی در کشور رخ گرفت، سینماگران ترجیح دادند آن متأسفانه مدعیان فراموشی انتخاب فیلم‌های شعفی مانند ماهان (حمید شاه‌حامنی) و انتخاب‌های دروغ (رامین سهراب) و نمور (داود بیدل) گرفته تا حذف سیمیرغ مردمی و درز کردن نام برندگان قبل از شروع مراسم اختتامیه.

اما مهم‌ترین حاشیه‌ای که برای جشنوارهٔ چلم‌فجر پدید آمد و تا قریب یک ماه نیز ادامه داشت، اظهار نظر نوسندهٔ فیلم نمور بود. خانم نقیبه معراجی در جواب سؤال راقم در کنفرانس خبری، عقاید فمینیستی مستتر در فیلم را بروز

در روزهای جشنواره به چه فکر کنیم؟

داد و میان فرزند شرعی و غیرشرعی تفاوتی قائل نشد. جناب نقاش‌زاده زودتر از مدیران قبلی مسئولیت خود را تحویل داد. هفدهم فروردین ۱۴۰۱، مسئولیت دورهٔ چهل و یکم به مجتبی احمدی سپرده شد. و حالا باید منتظر ماند و دید که آیا سابقهٔ تهیهٔ کندگی جناب امینی در آثاری مانند سریال گاندو و برنامهٔ سینمایی هفت (با اجرای حسین لطیفی) می‌تواند به او در برگزاری بهتر جشنوارهٔ فجر مدد برساند.

چگونه اهداف انقلاب را بر آورده کنیم؟

سال ۱۳۹۰ که دبیری جشنوارهٔ فجر به محمد خزاعی رسید، او سه کلمهٔ «اخلاق، امید و آگاهی» را سرمشق و شعار جشنواره قرار داد، رهنمودهای خوبی که البته برای مدنظر قرار گرفتن در تولیدات آن سال، خیلی دیر هنگام بود. مهر ۱۴۰۰ که جناب خزاعی به مدیریت سینمای کشور رسید، دوباره همین سه کلمه، بعد از ده سال به شعار جشنواره تبدیل شدند؛ آنچنان‌که اسمال نیز همین سرمشق برقرار است. اما جناب خزاعی این سه شعار را از کجا آورده بود؟ رهبر معظم انقلاب در تصدیق حکم ریاست جناب خزاعی در شانزدهم آبان ۱۳۸۸ چهار مشخصه ضروری برای برنامه‌های صدا و سیما ذکر فرمودند که عبارت بودند از: دین، اخلاق، امید و آگاهی. به بندو امر به نظر می‌رسد حذف خصیصهٔ «دین» در شعار جشنواره، موجه بوده است. زیرا نمی‌تواند سینماگر را وادار کرد که فیلم دینی بسازد یا اگر به دین بی‌اعتنا بود، با او ضدیت کرد و همچنین با جشنواره راه نداد. در برخی اوقات ممکن است که فیلمش رفتاری با کرامت انسانی نیز سازگار نباشد. آیا ممکن است که فیلمسازان ما بدون این سرمشق‌ها، خودشان، هم سالک

می‌شوند که موضوعات اغلب آنها، دیانت و ملیت یهود است. صهیونیست‌ها، بدعت‌گذاران دین یهود هستند. آنها حقایق همین تورات کنونی را که به یهودیان گفته است اگر فاسق شنوید، خداوند زمین فلسطین را از شما می‌گیرد، کتمان می‌کنند، و رسالت اصلی حضرت عیسی نیز همین بود که وعدهٔ خداوند در تورات موسی در خصوصی اخراج یهود از فلسطین را یادآوری کند و چون یهودیان به سخن عیسی(ع) چندان توجهی نکردند، چهل سال بعد از عروج او، رومیان در سال ۷۰ میلادی بر آنها مسلط شده یهودیان را قلع و قمع کردند، به طوری‌که فقط در شهر قس، یک میلیون نفر به قتل رسیدند.

می‌خواستیم برسیم که چرا ما شرم داریم که از عقاید صحیح خود سخن بگوییم و یا مثلا درخصوص همین مسئلهٔ فلسطین فیلم بسازیم.

مشابهت‌ها در هالیوود نیز وضع بر همین متوال است.

جریان اصلی هالیوود در دست سرمایه‌داران و کمیته‌هایی است که اغلب یهودی هستند و قادرند با پول خود چندین کشور جهان سومی را بخردند یا حاکم مورد نظر خود را با قدرت برسانند. اما اکنون که زمانهٔ قدرلماپی گذشته، آنها به نحوی دیگر با پول بنیسه می‌برند. یعنی دیانت و سیاست خود را در قالب سینما و رسانه می‌ریزند و به فروش می‌رسانند



و عموم مردم جهان برایش پول می‌دهند و با رغبت تماشا می‌کنند و چه بسا که گاهانه با ناگاهانه، روح جوانان خود را مطابق با آن فیلم‌ها قالب می‌زنند.

فیلم مامان به تهیه‌کنندگی مجید بزرگر با بودجهٔ کمی گسترش سینمای مستند و تجویز ساخته شده؛ فیلمی نامدین با بازی رؤیا افسندر در نقش یک مادر شافغل، که بدبختی‌های خانوادهٔ او را به سبب اخراج وی از بالایشگاه آبادان قلصداد می‌کند، اخراجی که بعد از انقلاب رخ داد است. مامان اکنون روانندهٔ تاکسی است و در انتهای نیز خودش را تاش می‌زند؛ تفاوت مجید بزرگر با برادرش جمشید بزرگر این است که بی‌بی‌سی سابق علنا به ضدیت با جمهوری اسلامی می‌پردازد، در لحن‌های صریح و غیرصریح آنها است. و گرنه در ماهیت خود، تفاوتی ندارند.

عبدالرضا کاهانی نیز یکی از این افراد است که هم فیلم‌های ضد دین و معاندانه می‌سازد و هم بر نمایش آنها در جشنوارهٔ فجر اصرار دارد. در فیلم نامدین «هیج» (۱۳۸۸) از او که علیه رئیس‌جمهور وقت بود، با اغماض مدیران به جشنواره آمد. اما دو سال بعد که فیلم «خود و بی‌جهت» از ساخته‌های او پروانه ساخت گرفت و در فهرست جشنواره نیامد، کاهانی به دبیر جشنوارهٔ نمایش خدماتی متوسل شد. فیلم مذکور در بخش جشنوارهٔ عین‌شمارهٔ آثار است. زاداد به رنجموره‌های کاهانی برای پذیرش فیلم بعدی‌اش به نام استراحت مطلق (۱۳۹۳) در جشنوارهٔ فجر نکرد. اما سواستنهٔ ما از مدیران جشنوارهٔ این است که این فیلم‌ها را در جشنوارهٔ فجر نمایش ندهند و اسباب شهرت آنها را فراهم نکنند. در مرتبهٔ بعد می‌توان اندیشید که این آثار، فرغانهٔ چطور مجوز ساخت گرفتند! و بعد متعهدی که فیلم‌سازی نمی‌دانند!



پایخ این است که اگر قصد ما، اعتلای کلمهٔ الله باشد، خوانند تعالی به طور خاصی به او مدد خواهد رساند. چنان‌که از سسول اکرم نقل شده است که فرمود: «هل كان لله، كان الله (بحار الآوار، ج ۷۹، ص ۱۹۷)، به همین سبب است که افرادی مانند حسن طهرانی مقدم توانستند با تعهد و خلوص نیت، به تخصص برسند و ما را در عرصهٔ موسیقی در جهان سرآمد کنند.مسائل فرهنگی نیز از این‌اق دور نیست، یکی از برکات جنگ تحمیلی این بود که عدای فیلمساز

می‌توانیم این مسئله را بیگیری کنیم که چگونه بیت‌المال مسلمین، علیه اسلام و مسلمین به کار رفته و مصرف به ساخت این فیلم‌های ضد دین شده و دقیقا همین‌جا است که جلقو سمندهٔ خودش را هم می‌برد.

می‌خواستیم بگویم که میان منتقدان و معاندان، باید تفاوت قائل شد. برخی سینماگران، منتقد وضعیت موجود هستند و فیلم‌هایشان را در همین جهت ساخته‌اند. اما حساب معاند و برانداز را باید از آنها جدا کرد. متأسفانه رحمت



برخی از مدیران، حتی دشمنان را نیز فرآگرفته اما دوستان می‌بصیب گذاشته است، درست بر خلاف فرمودهٔ قرآن، آنها رُحما، علی الکفار و أشداءً بینهم شده‌اند. این مدیران عزیزه را نیز با رسوایی دارند. امام علی(ع) فرمود ملامت نشود کسی که از غم زدزدین یک خلخال از پای یک زن یهودی توسط یاران معاویه، بمیرد (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۷). و این نشان می‌دهد که رحمت و نعمت در سایهٔ مؤمنان حقیقی به دست می‌آید. کسانیکی که صبر وافر دارند و در عین مرزبندی با دشمنان، آنها را تحمل می‌کنند. مصطفی چمران، مرتضی اوینی و نادر طالب‌زاده برخی از این افراد بودند. ما به چنین مدیران مهذب و شجاعی نیاز داریم.

تفکیک جشنوارهٔ جهانی؛ خوب یا بد؟

از بهمن ۱۳۹۲ بخش بین‌الملل جشنوارهٔ فیلم فجر، از آن جدا شده و به اردیبهشت سال بعد افتاد. طی شش سال، جشنواره جهانی فجر در اواخر اردیبهشت و اوایل خرداد، در پردیس چارسو برگزار می‌شد؛ از ۱۳۹۴ تا ۱۴۰۰ (با جز سال ۱۳۹۹ که به دلیل کرونا برگزار نشد)، و دبیری آن، در رضا میر کریمی بود اما در سال ۱۴۰۰ به محمد مهدی مسگرپور سپرده شد. با آمدن دکتر اسماعیلی وزیر جدید ارشاد در دولت آقای رئیسی، با تفکیک بخش بین‌الملل مخالفت شد و عملاً اردیبهشت ۱۴۰۱ بدون فجر جهانی گذشت. علت آن در صرفه‌جویی در هزینه‌ها اعلام کردند که چندان توجیه‌پذیر نبود. جالب توجه اینکه اغلب مخالفان این تفکیک، کسانی هستند که خودشان در جشنواره جهانی شرکت نمی‌کردند و لذا از کیفیت و لزوم آن بی‌خبر بودند.

راستش بنده با جداسازی جشنواره جهانی فجر موافق بودم و تماشای فیلم‌های مستند و سینمایی خارجی را بر روی پرده غنیمت می‌دانستم. مضافاً که برخی فیلم‌های ایرانی نیز که به هر دلیلی از جشنواره ملی فجر بازممانده بودند، فرصت داشتند تا خودی نشان دهند و مخاطبان خود را پیدا کنند. از آنجا که اولویت اغلب مخاطبان در جشنوارهٔ ملی فجر، تماشای فیلم‌های وطنی است لذا فیلم‌های خارجی عملاً مخاطبی نداشتند و اسمال هم نتوانهد داشت.

همان‌طور که بخش فیلم‌های کودک و نوجوان در سال ۱۳۶۹ از جشنواره فجر جدا شد و متعاقبا فیلم‌های مستند کوتاه نیز تفکیک گشته و صاحب جشنواره‌هایی مستقل شدند، جشنواره جهانی فیلم فجر نیز باید از بخش ملی آن جدا باشد تا مخاطبان بتوانند به تماشای محصولات خارجی بپردازند و اینچنین نباشد که فیلم‌های خارجی، فقط برای هیبت داوران به نمایش درآیند.

تحریم کنندگان همیشگی جشنوارهٔ فجر

در تعاقب آشوب‌های اخیر و فتنه مهسا امینی، اعضای هیئت‌مدیره انجمن منتقدان و نویسندگان سینمای ایران (خانه سینما)، در روز دوازدهم آذر اعلام کردند: «در ماه‌های آتی، در هیچ‌یک از جشنواره‌های پیش‌رو، اصلا حضوری نداشته و نتواهیما داشت و هیچ مسئولیتی را نمی‌پذیریم. طبیعاً دسته از همکاران و اعضای محترم انجمن که چنین نمی‌نگرند، مجبیرند و می‌توانند راسا اقدام کنند».

اعضای پنج نفرهٔ انجمن منتقدان که بازمه‌هم آبان ۱۴۰۰ انتخاب شده‌اند، عبارتند: جعفر گوردزی، کرامان ملکی، رضا ضامعی، رضا دروسترک، محمدرضا لطیفی و ایضا پیمان شوقی (بازرس). همان‌طور که از متن بیانیه مشخص است، این بیانیه صرفاً از سوی هیئت مدیرهٔ انجمن منتقدان سینما بوده و ربطی به باقی اعضای انجمن ندارد.

متأسفانه بعضی از اهالی سینما نیز به این موج پیوستند و جشنوارهٔ فجر را تحریم کردند. عمدهٔ آنها کسانی بودند که اسمال فیلمی نداشتند، یا اگر در فیلم‌بازی داشتند، نقش‌هایشان کوتاه بود. مانند مانی حقیقی و هانیه توسلی که در فیلم علیرضا معدنی با عنوان «جزا گریه نمی‌کنی» بازی کرده‌اند. برخی از این افراد که سال ۱۳۸۸ جزو آشوبگران بودند، همان وقت نیز تحریم جشنواره را کلید زده بودند اما یخشان نگرفت. و همچنین بود سال ۱۳۹۸ انتخاب شده‌اند، عبارتند: جعفر گوردزی، کرامان ملکی، آنها، آشوب‌های سال ۱۳۶۸ دانشجوی – کارگری است که به تعطیلی جشنواره کن منجر شد.

خوشبختانه ما متأسفانه، با سینمای جمهوری اسلامی هر حفظ کردن آبروی مخالفان خود بود، یکی از این افراد را آن‌قدر وقیح کرده است که گمان می‌کنند مملکت باید همیشه برای آنها خضوع کند. اما آن دوران به سسر آمده است. در سال‌های قبل، برخی از تحریم کنندگان جشنوارهٔ فجر که عدم همراهی مردم را دیدند، خودشان نیز به آنها پیوستند و با فیلم‌ها و برنامه‌های مردمی تماشا کردند. آن زمانه‌ها دورهٔ چهل و یکم از جشنوارهٔ فجر نیز به بهترین نحو برگزار خواهد شد و روسیاهی بر زغال خواهد ماند.

گفتار را با سخن از ارزنتسو چگوگورا اقلناهی کوبایاش ختم می‌کند. از او لوقن است که گفت: اگر توانستید به گمشا یا بقماعتیبد که گل از زباله بهتر است، می‌توانید به خاتنان مملکت هم بپهنانید که کشور از ثروت بهتر است.

۱- ترجمهٔ فرمایش مولاج) این است: «با دینی نیست که شما را گرد آورده! یا غیرتی نیست که شما را برای جنگ با دشمن بسج کند! شگفتناور نیست که معاویه اسن‌های جباری رست را می‌خواهد و آنها بدون انتظار کمک و باغبی از یهودی می‌کنند! من و شما برای یاری حق می‌خواهیم، در حالی که شما بازمندگان اسلام، و یادگار مسلمانان پیشین هستید. با کمک و تقاضا و عدوت می‌توانی از اطراف من بپزدهی و می‌شوید، و به شرف و اختلاص روی می‌آورید. نه از دستورات من راضی می‌شوید، و نه شما را به خشم می‌آورد که بر ضد من اقدام می‌کنید.»
نهج‌البلاغه، ترجمه محمد محمدتقی، خطبه ۱۸